

روایت و ذهن نویسا

کورش علیانی



۱۳۹۸

سرشناسه: علیانی، کورش، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور: روایت و ذهن نویسا / کورش علیانی.
مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: شانزده، ۲۶۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۳۶-۸۰۴-۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
موضوع: روایت‌نگری
موضوع: Narration (Rhetoric)
شناسه افزوده: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
شناسه افزوده: Elmi - Farhangi Publishing Co
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۲۱۲/ع۸۰۹
رده‌بندی دیوینی: ۸۰۸/۳
شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۰۴۲۲۷

روایت و ذهن نویسا

نویسنده: کورش علیانی
اپ نخست: ۱۳۹۸
مارگن: ۱۰۰۰ نسخه
حروفچینی و آماده‌سازی: انتشارات علمی و فرهنگی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه
حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



انتشارات علمی و فرهنگی

اداره مرکزی و مرکز بخش: خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، چهارراه حقانی (جهان کودک)، طرح کمان، پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی: ۹۶۴۷ - ۱۵۱۸۷۵؛ تلفن: ۸۸۸۸۰۱۵۲؛ فکس: ۸۸۸۸۰۱۵۱؛
آدرس اینترنتی: www.elmifarhangi.ir info@elmifarhangi.ir
وبسایت فروش آنلاین: www.elmifarhangi.com
فروشگاه مرکزی (پرنده آبی): خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، بین بلوار گلشهر و ناهید، ابتدای کرچه گلفام، پلاک ۷۲؛ تلفن: ۲۲۰۲۴۱۴۰-۳
فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۹۶۳۸۱۵-۱۶ و ۶۶۴۰۰۷۸۶
فروشگاه دو: میدان هفت‌تیر، خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام فراهانی و خردمند، پلاک ۱۳؛ تلفن: ۸۸۳۴۳۸۰۶-۷

فهرست مطالب

گپی با خواننده به جای مقدمه هفت

فصل اول: درباره اینکه چرا روایت مهم است ۱

فصل دوم: درباره اینکه روایت چیست ۱۷

فصل سوم: درباره اینکه روایت چطور پدید می آید و ذهن چطور کار می کند ۳۹

فصل چهارم: خیال، واقعیت، جعل و خیالینگی ۵۷

فصل پنجم: درباره ربط روایت و باور ۸۹

فصل ششم: درباره اینکه روایت چطور هویت ها را می سازد ۱۰۹

فصل هفتم: درباره اینکه روایت های زندگی چه هستند و چه می کنند ۱۴۱

فصل هشتم: درباره روایت و پزشکی ۱۶۹

فصل نهم: درباره فن ها و ترفندهای یک بیان روایی ۲۰۱

یادداشت ها ۲۴۳

نویسنده و خواننده به جای مقدمه

روایت نه تنها موضوع اصلی این کتاب است، که به گمان بعضی، موضوع اصلی زندگی انسان است؛ سازوکاری است که نه تنها زندگی انسان را از دیگر موجودات زندگی جدا می‌کند، که به انسان توانایی‌های ویژه‌ای می‌بخشد که با آن‌ها بر جهان‌ش چیر می‌شود.

به گمان بعضی، شاید این لاف گزاف باشد، اما می‌توان مدعی شد که اگر انسان راوی نبود، نمی‌توانست پل بسازد، در پناه بیافریند و فلسفه بیابد و نقشه بکشد و اجتماع تشکیل بدهد و خودش را توسعه پژوهش قرار بدهد و سرش را در هر کاری، از مهندسی ژنتیک گرفته تا سفر به فضا و شکافتن هسته اتم، فرو کند. چطور؟ شاید بعضی فعلاً بگویند این کتاب کمک کند که ببینید این تصور هم تصور بیراهی نیست.

وقتی پذیرفتم این کتاب را بنویسم از اولین درگیری‌هایم با خودم این بود که از خود پرسیم: بناست کتابی بنویسم که تمام ایرادهایی که به کتاب به عنوان یک رسانه می‌گیرم در آن هم وجود داشته باشد؟ اگر بله، چرا و اگر نه، چطور؟

به گمان من، رسانه‌ای که به نام کتاب می‌شناسیمش — چه در شکل کاغذی‌اش و چه در شکل‌های امروزی‌تر و الکترونیکی‌اش — حاصل

نقصی فناورانه است یا دقیق‌تر بگوییم، تلاشی است برای پر کردن جای خالی‌ای که آن نقص فناورانه پدید آورده بوده است.

انسان گرایشی همگانی، آشکار و مبتنی بر خصوصیات زیست‌شناختی‌اش به گفت‌وگو دارد، و در زمان‌های پیش از پدید آمدن اینترنت، امکان گفت‌وگو تا زمانی، بسیار محدود به جغرافیا و بعد از آن محدود به شبکه‌های اجتماعی بستهٔ آشنایان انسان‌ها بود. اما اکنون اینترنت امکان زیادی برای انواع گفت‌وگو باز کرده است.

فرض کنید شما کانت^۱ بودید یا فروید^۲ یا ابوریحان بیرونی^۳ و می‌خواستید در مورد مقوله یا رؤیا یا محاسبهٔ شعاع زمین با کسی گفته‌اید. اگر کنونی در اطرافیان خود چند نفر می‌یافتید که استعداد و علاقهٔ این گفت‌وگو را داشته باشند؟ این نیافتن طرف صحبت عملاً گفت‌وگو را، متناسب با جذبیت موضعهٔ عشق، ناممکن یا دیرپاب می‌کرد.

چنین بود که شما با کانت^۱ بودید به جای گفت‌وگو^۲ و چندگویی^۳، به تک‌گویی^۴ و به جایی هم‌افزایی^۵ به انباشش^۶ شخصی رویا ورید. در واقع اولین گفتهٔ خودتان را در یک گفت‌وگو می‌نوشتید و ودیعت می‌گذاشتید، شاید بعدها کسی بخواندش. کوشد در این گفت‌وگو وارد شود، و در همین ابتدای گفت‌وگو^۲ که اغلب در نمی‌گرفت متوقف می‌ماندید. و چون در این میان هیچ نصوبی^۷ از حریف احتمالی گفت‌وگو و نگاهش نداشتید، خود را ناچار از شکافتن و از شکافتن موضوع می‌دیدید و گفتهٔ اولتان که در یک گفت‌وگو^۲ معمول می‌تواند یک جمله یا یک پاراگراف باشد بدل به متنی می‌شد که بسیاری از مواقع بالاتر از چهل هزار کلمه (به تخمین هشت هزار جمله) داشت، یعنی یک کتاب.

1. Immanuel Kant

2. Sigmund Freud

3. dialogue

4. polylogue

5. monologue

6. synergy

7. accumulation

گویی یا خواننده به جای مقدمه / نه

تک‌گویی و انبارش، هریک پیش‌فرض‌ها و استلزام‌هایی دارند که از نگاهی فلسفی شاید ذاتی نباشند، اما عملاً تثبیت شده و جا افتاده‌اند. در اکثر قریب به اتفاق کتاب‌ها گفت‌وگو میان نویسنده و خواننده انکار شده است یا می‌شود. نویسنده در مقام دانای کل از موضوع صحبت می‌کند؛ نه جایی برای خواننده در نظر می‌گیرد و نه جایی برای تصویبات انسانی‌ای مثل خطا، محدودیت و تکرار.

چنین است که کتاب‌ها جایی برای گفت‌وگو باقی نمی‌گذارند. شما که بر می‌آید که کسی ادامه‌ای بر کتاب دیگری‌ای نوشته باشد. مثلاً در کتاب تفسیر کتاب‌ها می‌نویسیم نه در ادامه آن‌ها و در گفت‌وگو با نویسنده این یعنی کتاب را بیانیه‌ای فردی می‌بینیم نه مشارکتی اجتماعی. اما یا چنین است؟ بیانیه فردی بیرون از جامعه — مثلاً در جزیره حی یقظان — به کار می‌آید؟

ما با کتاب نوشتن، هم‌زمان هم گفت‌وگو را آغاز می‌کنیم و هم در گفت‌وگو را می‌بندیم. این مسیر تاریخی‌ای است که آدم‌ها و این رسانه طی کرده‌اند و تا حد زیادی مسیری ناچار بوده است. اما حالا که زمانه عوض شده، امکان گفت‌وگو پدید آمده، آیا توان دیگر تسلیم این اقتضاها نشد؟ حالا کتاب نوشتن ضرورت یا توجیهی دارد؟ به جای پاسخ به این سؤال، در فرضی که در سؤال نیست شک می‌کنم. آیا واقعاً چون امکان گفت‌وگو پدید آمده است، می‌توانیم دیگر تسلیم این اقتضاها نشد؟ به گمان من، نه یا دقیق‌تر بگویم، هنوز نه. کتاب رسانه‌ای بی هیچ حاشیه‌ای نیست. اصولاً هیچ رسانه‌ای نیست که تنها رسانه باشد و حاشیه‌ای نداشته باشد. رسانه‌ها — مثل بسیاری دیگر از عناصر زندگی اجتماعی — فرهنگ می‌سازند.

کتاب به عنوان یک رسانه در طول چند هزاره، تنها محتوای مورد نظر نویسندگان را به خوانندگان منتقل نکرده است، بلکه مجموعه‌ای از مراسم و روال‌ها و ارزش‌ها در پی و در کنار این انتقال پدید آمده و در

فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها جا گرفته‌اند. مردم کتاب خواندن را کاری ارجمند می‌دانند و کتاب‌خوان را آدمی برتر از کتاب‌نخوان و نویسنده را صاحب‌نظرتر از خواننده‌ای که نمی‌نویسد.

این‌ها همه زمانی بسیار معنی‌دارتر از امروز بوده‌اند. کتاب تنها راه دانستن بیش از دانسته‌های اطرافیان بود و کتاب‌خوان عملاً داناتر از کتاب‌نخوان بود و آدم‌ها صرف نوشتن نویسنده نمی‌شدند، بلکه باید نوشته‌هایشان در نوعی روند ارزیابی اجتماعی به نوعی از موفقیت دست می‌یافت.

مهمه این باعث شده بود که مردم فراموش کنند اولین انگیزه‌های کتاب نوشتن برای ایجاد یک گفت‌وگو بوده است. اما اینکه گمان کنیم حالا مکالمات گفت‌وگو فراهم شده است و می‌توان تمام این‌ها را با یک تصمیم و دلیلی به یک نمونه فراموش کرد و پشت سر گذاشت، به گمان من، ناشی از نوعی جاه‌اندگاری و نادیده گرفتن قدرت اجتماعی فرهنگ و توان تولید ارزش است که فرهنگ در خود دارد.

این بحث حاشیه، جزئیات، توضیح، مخالف و موافق بسیار دارد. من فقط تلاش کردم بگویم چرا در کتاب‌هایی که به دیگران توصیه می‌کنم کتاب خواندن را ارزش مطلق نبینند و از توصیه نویسنده‌ای دروپیکر در مورد کتاب‌خوانی دست بردارند و این همه نگران آمار فروش کتاب نباشند، خودم هنوز کتاب نوشتن را راهی برای آغاز گفت‌وگو با دیگران و نیز انتقال ایده به آن‌ها می‌دانم.

وقت نوشتن تلاش کرده‌ام چنان که فکر می‌کنم بنویسم. تلاش کرده‌ام در این گفت‌وگوی شکل‌نگرفته و در این روایت به ناروایت آمیخته که برایتان فراهم کرده‌ام حضور راوی و روایت و مخاطب را انکار نکنم یا چنان که در متن خواهید دید، تلاش کرده‌ام به اصطلاح دیوار چهارم را بشکنم، و این شکستن هزینه‌هایی نیز دارد.

گی با خواننده به جای مقدمه / بازده

نمی‌شود تو راوی باشی و بخواهی راوی بودن خودت و مخاطب بودن مخاطب را محو نکنی و متهم به تهور و خودسری نشوی. آدابی هست و داری این آداب را نادیده می‌گیری و همین کافی است تا مخاطبانی حس کنند تو آدم ناساز و ناهمواری هستی. به این اضافه کن که در این نادیده گرفتن آداب قدیم، مدام از «من» و «تو» حرف زنی. چه بهانه‌ای بهتر از این، که متهم شوی به خودبینی و خودستایی خودپرستی؟

من البته لازم نمی‌کنم در برابر این اتهام‌های احتمالی از خودم دفاع کنم. این مثل استنبندی است که بر دست مجرم می‌زنند؛ هرچه بیشتر تلاش کنی، فقط حاقه تنگ را تنگ‌تر می‌کنی. به جای دفاع، صادقانه می‌پذیرم که ما گز است این شکستن آداب ناشی از علاقه من به خودم باشد، اما در داران انگیزه، ای بسا نتیجه‌های خوبی هم داشته باشد.

من گمان می‌کنم همین که هر از چندی عبارت «من گمان می‌کنم» را به کار ببرم، علاوه بر اینکه به «من» اشاره می‌کند و خودخواهی من را بروز می‌دهد، انسان بودن، محدود بودن و محتمل بودن خطا در من را نیز نشان می‌دهد و متنی که می‌نویسم را از متن عبوس که گفته مدعی دانای کل بودن است دور می‌کند و به متنی گفت‌وگویی نزدیک می‌کند، و — به گمان من — این اتفاق خوبی است.

کتاب، بعد از این مقدمه، دو بخش اصلی دارد: نه فصل و پنج یادداشت. رسیدن به این ساختار برایم آسان نبود. در بخش اول، نه موضوع را که هر کدام ارزش و نیز تناسب این را داشتند که بین چهار تا ده هزار کلمه درباره‌شان در این کتاب بنویسم، آورده‌ام در کنار این موضوع‌ها، موضوع‌های دیگری هم بودند مثل روایت تاریخ‌نگارانه^۱ که من بعضی از

آن‌ها را بسیار دوست دارم و می‌توانم تا هشتاد هزار کلمه هم در موردشان بنویسم، اما مطمئن بودم که جایشان در این کتاب نیست و از شان ننوشتیم. در میان این دو گروه، موضوع‌هایی هم بودند که نه می‌توانستم بگویم در این کتاب جاندارند و نه می‌توانستم بگویم جا داشتشان در این کتاب آن‌قدر هست که فصلی مستقل را به آن‌ها بدهم. این موضوع‌ها را در آن پنج یادداشت نوشتم و آزادانه هم نوشتم. به طول متن و به لحنش فکر نکردم. در هر کدام از یادداشت‌ها گذاشتم ذهن بی‌اینکه نگران جا گرفتن یادداشت در کتاب باشد حرفش را بزند، بعد دستی به سر و روی آن حرف که بیدم و بعضی بخش‌ها را کوتاه کردم و تمام.

در نوشتن کتاب — چه فصل‌ها و چه یادداشت‌ها — دائم مراقب بودم که از ارجاع‌ها و رفتن به سراغ نام‌های مشهور و اصطلاح‌های مشهور و نظریه‌ها، تا هر جا که می‌توانم، فرار کنم. حتی یکی دو جا به این گریز اشاره کرده‌ام. این گریز، به گمان من، لازم بود و صادقانه می‌گویم که برای تشخیص این لزوم هیچ چیز را به قدر قضاوت شخصی خودم درباره نقش موضوع ماد در سر آوردن هدف کتاب و کمک به مخاطب کتاب ملاک نگرفته‌ام.

هدف من این بوده است که کسی که می‌خواهد در مورد روایت بداند و احتمالاً می‌نویسد یا دوست دارد بنویسد چیزهای کمی در مورد روایت بداند و علاوه بر یک تصویر عام، یک مشت سخن را بیشتر خواندن و بیشتر دانستن هم گیرش بیاید. آمدن اصطلاح‌ها و بازپرس‌ها اغلب، به قول معروف، در حد آکل میته و برای دادن این سرنخ‌ها بوده است نه به قصدی دیگر مثل تلاش برای ترساندن یا سرکوب مخاطب.

طرح‌های کلی نسبتاً شبیه به همی در مورد روایت وجود دارد که آگاهانه از همه آن‌ها پرهیز کرده‌ام. هر کتاب دیگری در مورد روایت را باز کنید با یکی از این طرح‌ها مواجه خواهید شد، اما به گمان من آشنایی

گبی با خواننده به جای مقدمه / سیزده

با آن‌ها به کار خواننده‌ای که برای این کتاب فرض کرده بودم نمی‌آمد. آن‌ها که من را از نزدیک‌تر می‌شناسند شاید تصدیق کنند که من در زمینه نظریه‌های روایت و نیز درباره نظریه پردازان روایت، پژوهشگری برکناره نشسته و لاقتضا نیستم که فرقی میان این و آن قائل نباشد. ساختار گرایان اروپای شرقی — و نه فرانسه — و صورت‌گرایان روس. روایت پژوهان انگلو ساکسون را بسیار می‌پسندم و از هر کدام به تشخیص و قضاوت خودم بخشی را مهم می‌دانم؛ تودوروف^۱ و لیکاف^۲ و لباو^۳ را بسیار دوست دارم و از بارت^۴ و کریستوا^۵ به انتخاب و تشخیص خودم دوری می‌کنم.

با تمام این‌ها، گاه از پرداختن به این حرف‌ها پرهیز کرده‌ام؛ چون گمان می‌کنم نظریه پردازان در شکل رایجش تا حد زیادی نوعی تلاش معدن کاوانه است که در بسیاری موارد به ناکجا می‌رسد و امکان یافتن رگه‌های غنی امکانی مهم اما آسمان آسمان است و به همین دلیل، روانیست مخاطب این کتاب را در نقش مصرف کننده آواره تونل‌های معدن کنیم؛ کما اینکه من خودم هم اغلب اوقات مصرف کننده‌ام و اگر وانمود کنم نه تنها معدن‌کاو که استاد ناوش نشستم و می‌خواهم کاوشگر تربیت کنم، بی‌صدافتی کرده‌ام.

البته به اقتضای آن تشخیص و محدود به اطلاعات خودم، به شیوه‌ام آنچه را به گمان من آخرین پژوهش‌های کاربردی یا قابل کاربردی در مورد روایت بوده است در اختیار مخاطب بگذارم، بی‌اینکه با ارجاع به کتاب و مقاله و نظریه و نظریه پرداز، آرامشش را به هم بزنم. طبیعتاً کسی گمان نمی‌کند این‌ها که در کتاب نوشته‌ام کشف شخصی خودم

1. Tzvetan Todorov

2. George Lakoff

3. William Labov

4. Roland Barthes

5. Julia Kristeva

است، یا اگر کسی می‌خواست گمان کند، حالا ازش می‌خواهم نکند. اینکه ارجاعی در متن در کار نیست البته دلیل دومی هم دارد. تمام این‌ها که می‌خوانید — هر چند همان‌طور که گفتیم یافته‌های شخصی من نیستند — از صافی ذهن و تفسیر من گذشته‌اند و مسئول صواب و خطایش — اگر دنبال مسئولی می‌گردید — منم و نه کسی دیگر. آن‌ها که نظریه‌ها را در ذهن پرداخته‌اند یا با پژوهش‌های علمی به نظریه‌ها و داده‌ها و اطلاعات دست یافته‌اند مسئول کج‌فهمی من نیستند، و هر خواننده‌ای نیز اغلب اوقات با جست‌وجوی یکی از پانویس‌ها می‌تواند سرنخ‌های معتبر و اصلی را بیابد. گذر به عصر اینترنت الزام‌هایی دارد که یکی از آن‌ها پذیرفتن تکرر و دیگر پذیرش امکان ردیابی موضوع‌هاست. موتورهای جست‌وجو دیرباز در نگاه ما به دانش و پژوهش تغییر خواهند داد، و من خودخواهانه تلاش کرده‌ام با این زدودن ارجاع‌ها، راهی به این عصر نوین باز کنم. می‌پذیرم که این ذوق‌زدگی و خودپیشگام‌انگاری من را شایسته شمات می‌کند، اما اگر من آن است، لطف کنید مثل من اهل افراط نباشید؛ افراط نکنید و این شمات را از حد نگذرانید.

اینکه در کتاب چه کرده‌ام و چه گفته‌ام، امید خواند. مختصر این است که در فصل اول تلاش کرده‌ام بگویم چرا روایت مهم است. در فصل دوم به سمت این رفته‌ام که بگویم روایت چیست و چه نیست و چه ربطی به نوشتن دارد. می‌دانم که هنوز تعریف‌های سطحی — فلسفی و جامع و مانع در میان مردم محبوب‌اند، اما بیشتر تلاش کرده‌ام به توصیف روایت برسم و اگر تعریفی از روایت می‌آورم، تعریفی باشد که از توصیف برمی‌آید.

فصل سوم را می‌توان با فصل درو مقایسه کرد؛ جایی است که حاصل تلاش‌های فصل اول و دوم — یا اولین حاصل این تلاش‌ها — را می‌بینیم. در این فصل، با اتکا به شناختمان از روایت حاصل از فصل اول

گویی یا خواننده به جای مقدمه / پانزده

و دوم، نشان داده‌ام که مغز و ذهن چطور روایت می‌سازند و نیز نشان داده‌ام که چطور می‌توان از آنچه در مورد روایت می‌دانیم به یک نظریه ذهن نوتر و مفیدتر برسیم.

کم نیستند مردمی که فکر می‌کنند روایت امری داستانی و خیالی است. همین را بهانه کرده‌ام که کل فصل چهارم را دنبال این بگردم که چطور می‌توان خیال و واقعیت را تفکیک کرد، چه تفکیک با ملاک‌های زبانی و چه تفکیک با ملاک‌های غیرزبانی.

فصل‌های پنجم و ششم و هفتم یادمان می‌آورند و این بار با دلیل‌ها و توضیح‌ها و حقیقت‌ها و جزئی‌تر یادمان می‌آورند که چرا روایت در حیات انسانی مهم است، چطور روایت باورهای ما را می‌سازد، چطور روایت هویت فردی و هویت اجتماعی ما را می‌سازد و در نهایت چطور روایت به ما کمک می‌کند شیوه‌های برتر زندگی و فکر خودمان بیابیم.

فصل هشتم را هر چند می‌دانستم احتمالاً بعضی از خوانندگان بی‌ربط می‌بینند نوشتم. در خود فصل تا حدی توضیح داده‌ام که چرا این فصل را با تمام طول و عرضش لازم می‌بینم. اینجا اضافه می‌کنم که یادمان باشد روایت نیاز به واقعه غیرمنتظره‌ای در بیماری و آسیب جسمی یکی از ناب‌ترین سرچشمه‌های رخ دادن واقعه‌ای غیرمنتظره است. از این نظر، نمی‌توان از روایت و نوشتن و ذهن‌گفت و در کنار روایت پزشکی در سکوت گذشت.

فصل نهم فصلی است که استعداد زیادی برای دچار شدن به سوء تفاهم و سوء مصرف دارد. در خود فصل گفته‌ام، اینجا هم تأکید می‌کنم: فصل نهم را مثل یک کتاب آشپزی نخوانید؛ فصل نهم را مثل یک واژه‌نامه اصطلاحات ادبی روایت هم نخوانید. فصل نهم بناست به شما ایده بدهد که چطور بیان روایی خودتان را بسازید؛ بنا نیست شما را مقلد بیان روایی دیگران کند. اما اگر به این هشدار توجه نکردید و خواستید سراغ فصل نهم به عنوان یک کتاب آشپزی بروید، دست‌کم

حواستان باشد که این کتاب آشپزی فصل‌های جاافتاده کم ندارد. برای مثال من در مورد درون‌مایه^۱ و شخصیت^۲ در این فصل هیچ نگفته‌ام؛ چون به گمانم حرف مفیدی برای گفتن در بساط نبوده است.

چند خرده حرف پراکنده می‌ماند که سریع می‌گویم:

۱. روایت موضوع گسترده‌ای است و با بسیاری از موضوع‌ها و علوم تلاقی دارد. اگر بگردید، حرف‌هایی در مورد روایت اقتصادی، درمان‌روایی، روایت‌های استراتژیک، فراروایت‌ها و بسیاری موارد ظاهرأ عجیب دیگر که به روایت مربوط اند می‌یابید که اتفاقاً بسیاری‌شان حرف‌های نو و مفیدی هم هستند. حیف که جای آن در این متن نبود.

۲. جست‌وجو را بدی بگیرید لطفاً. به تمام متن با شک نگاه کنید؛ بالأخره متنی است - اصل تلاش آدمی با تمام محدودیت‌های انسانی و بیش از همه محدودیت انکارناپذیرش در دانش انسانی. جست‌وجو کنید، سرچشمه را بیابید و در این متن متوقف ننمایید. اینکه عنوان بسیاری از فصل‌ها، بخش‌ها و یادداشت‌ها وزن و ضربه‌بندی دارد و تا حدی مبهم و شگرف‌تر است دلیل خاصی ندارد جز تلاش برای آفریدن کمی تنوع در سیوۀ بیان، تنوعی که گمان می‌کنم در پدید آوردنش موفق هم نبوده‌ام.

۴. از پیشنهاددهنده و بانی کتاب، مهدی قزلی (مدیرعامل بنیاد شعر و ادبیات داستانی ایرانیان)، ممنونم. پنهان نمی‌کنم که از درشت این کتاب لذت بردم و یاد گرفتم.

باقی بقیاتان

کوروش علیانی، اسفند ۱۳۹۶